

وَمِنْ بَيْنِ كُلِّ عَالَمٍ وَبَيْنِ

الْأُخَرِ بِسَبَبِ تَقْدِيرِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْعَالَمِينَ
مِنْ بَيْنِ كُلِّ عَالَمٍ وَبَيْنِ
الْأُخَرِ بِسَبَبِ تَقْدِيرِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَسْبُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِ عَالَمٍ وَبَيْنِ

مِنْ بَيْنِ كُلِّ عَالَمٍ وَبَيْنِ
الْأُخَرِ بِسَبَبِ تَقْدِيرِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله خالق الماء والطين مالك السموات والارضين رازق الابرار و
 الفاجرین معطي الاولیاء والفاسقین والصلوة علی رسولہ محمد سید المرسلین
 خاتم النبیین وعلی آلہ اجمعین واصحابہ الاکرامین والسلام علی عبادہ
 الصالحین اما بعد الحمد والصلوة میگوید بنده فقیر حقیر خاکپای درویشان
 وعاشقان و سگ گرگین در عارفان و خادم خادمان و غلام درویشان
 پلاس پوشان بچاره بهادالدین بن محمود ابن ابراهیم بنیره بندی مخدوم قاضی
 حمیدالدین ناگوری رحمة الله تعالی علیه که سخی چند از عشق و بریان سوره
 القصص از تفاسیر معتبره و احادیث صحیح و از تصانیف بندی مخدوم قاضی
 حمیدالدین ناگوری رحمة الله علیه که بر سر خاطر جلوه میدارد در قلم آوردیم و
 این کتاب را مصباح العاشقین نام نهادیم تا هر کدام صاحب دو
 که در گوش کند محرم اسرار الهی گردد و پیردستیک این فقیر میفرماید است
 سخنم در یتیم است خریدار کجاست و نرخ پیدا شود ارگوش نگاری برسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالضُّحَى وَاللَّيْلُ
 وادو الضحی قسم است یعنی سو کند یاد کرد حق تعالی بچاه نگاه و لیل معطوف است
 برو الضحی این ایرت قسم است به شباه نگاه اذ اسبحی یعنی وقتیکه در پوشد
 پرده شب خیران کوی مارا که آن وقت وقت راحت است و آنوقت وقت حنرت
 است و آنوقت وقت اسرار است و قبل و الضحی قسم است بصلوة الضحی و
 اللیل قسم است بصلوة التهجید و من اللیل و سجده نافله لک ریزان
 کلام است یعنی سید بحر مت آنکه چون با پرده اطلسمین بپا و اللیل اذا
 سحی بر رخ و سحی بر کشیدم سر کجا که طالبی است بر امید این نوید شاد شد و
 سر بر آورد که شب خلعت خلوت عاشقان است و لباس عارفان است و
 تشریف عابدان است و مایه دل بیدلان است و دوائی درد پریشان است و
 شفای رنجوران است و وصال روز بجران است سید اگر چه دوستان مادر
 روز از دست روزگار و از طعنه اغیار و دل خارا ندانما بر امید شب تازه تر
 از نو بهار اند و بهر شبی در حضرت ما محرم سروا سرار اند سید اتونیز اگر از ترک
 فتنه اغیار در روز بحضرت ما حاضر نشوی باری در نیم شب تاریک که نشان
 همه خفته اند و من بیدار حاضر شو و بیار هر چه داری و بگوی آنچه دانی و بخواه آنچه
 خواهی تا بدسم ترا آنچه من خواهم بیست بحسب کفی سواد اللیل عبیدی
 قریباً منک فاطلمنی لست بکسی ای برادر مردی باید که تا خون خود آب کند
 و از خواب استراحت بر خیزد و نگاه محرم جانان شود و هر بوالهوسی را انقیام
 بنود قطع و ایوان جلال بس بلند است به آنجا بهوس رسیده نتوان بدین

شربت عاشقی است خسرو به جز خون جگر چشیده توان بهدین معنی
 عزیزی دیگر میفرماید رباعی ای دل هوس بر سر کاری نرسی به تاغم
 نخوری نعل ساری نرسی به تا تن به آره چو شانه نهی به هرگز لب زلف
 گاری نرسی به تا خاک ترا کوزه سازند کلالان به هرگز لب لعل گار
 نرسی و قیل و الضحی قسم است بدان روز که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مشغول
 بکوه حرا بود و مهتر جبریل این از حضرت رب العالمین در آن روز این سوره
 آورد اقرا باسم ربك الذي خلق والليل اذ اسبحی قسم است
 بدان نیم شب تاریک که پیغامبر علیه الصلوة والسلام در خانه امهالی خواب
 بود فرمان شد که ای جبریل برو که حبیب مادر خواب است بیدار کن و در
 حضرت بایار و بگوی یا ایها المنزل قم اللیل و در بحر المرجان بشکستی صنی
 حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه شسته اند که جبریل در میان بنو و محمد
 فرمان شد که ای سر محمد بصورت جبریل شو و برو حبیب مادر بیدار کن و
 بحضرت بایار و بگوی یا ایها المنزل قم اللیل ای سرو پای حمیده بر خیرا شب
 که شب خلعت و کرامت است نه شب خواب و راحت قیل و الضحی قسم است
 بنور دندان سید الصفا صلی الله علیه وسلم که در حجره خلوت با عایشه را حاضر
 عینا مشغول بود و خرقة خود میدوخت چراغ کشته شده و سوزن از دست
 مبارک بنیقاد عایشه رضی الله عنها گفت سید او در خانه تو چراغی نه است
 که من سوزن خود و تفحص کنم پیغامبر علیه الصلوة والسلام تبسم کردند دندان
 مبارک پیشین نمودار شد آجره تاریک بود روشن گشت عایشه رضی الله عنها

سوزن خود بیافت و نوردن آن پیغمبر علیه الصلوة والسلام از عرش تاشری بگر
 بعضی ملائکه دانستند که این نور تجلی الهی است در سجده افتادند و بعضی گویند
 خواستند که تا سجده کنند فرمان آید ای ملائکه این نور تجلی ما نیست بلکه این نور دندان
 حبیب است که در حجره تاریک بکنیز درگاه مادران نمود غیرت آن شب در کار شد
 نذر بر آید ای ملائکه این ساعت نوردن آن حبیب است که دیده دقتی باشد که
 این دندان حبیب خود را مجروح گردانیم و شما زیارت کنید نقل است که در
 جنگ احد دندان پیشین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم مجروح شد و چون
 سنگ بدان مبارک حضرت مصطفی صلعم رسیدند بر آید پس این سنگ
 غیرت آن شب است که تو با عایشه رضه خنید می و دندان خود را با و نمودی ای
 کسیکه دعوی دوستی ماکند و دندان بدگیری نماید با دندان او بشکند و نقل
 الضحی قسم است بحبت و عشق محمد مصطفی صلعم و الیل اذ ابی قسم است
 سید و دیده سید الصفا هم کذا فی بحر المرجان اما ای برادر من میدانی
 که عشق چه خیر است بزرگان گفته اند العشق اذ اطاعت بحبت بوجه المعشوق اذ ا
 رای العاشق فمعشوق غائب مات نفسه و حی قلبه بذكر المعشوق فقال انا و لا
 انت و قیل و الضحی قسم است بوجه البنی عوم و الیل قسم است لبشر البنی عوم
 یعنی سوگند یاد کرد حق تعالی بر روشنی جمال سید عالم او بوی مشکبوی محراب
 آدم عوم اذ ابی و قتی که در پوشد سیاهی بوی پیدای روی تر رسول
 چه سبزه که حقیقتا و الضحی و الیل اذ ابی را کنایت بحال مصطفی و بوی مشکبوی
 سید الصفا کرد و صریح گفت جواب اول متعلمان نیست که الکنایه تبلغ

من المیرح یعنی کنایه فایق تر است از صریح جواب دوم متعبدانه است
 که اظهار التوسلین و استتار الکافرین و در آن عصر کافران چون نام سید
 عالم و می شنیدند بزبان حال میگفتند با ساحر مسین سبب آن خو
 تعالی بکنایت گفت تا بدانند یکا کسان و ندانند یکا کسان مصرع عز
 و انم و تودانی و اغیارند جواب سوم عاشقانه است که در لواحق
 بندی قاضی حمید الدین ناگوری رحمه الله ثبته دیدم که اصطلاحات
 اهل عشق است که عاشق صادق هرگز نام معشوق بر زبان نیارد و دلیل آنکه
 معشوق حاضر است یا غایب اگر حاضر است خود نام وی گفتن بی ادبی است
 و اگر غایب است خود عاشق کجا است و همه بنیاء عاشق آن در اند حضرت
 پیغمبر محبوب آنحضرت است و آنحضرت همیشه حاضر است و همیشه ناظر است
 از آن صریح نیارد بکنایت گفت و اضحی و اللیل ادا بسیجی سبب نزول از
 سوره است که چون بر پیغمبر امجد مصطفی صلعم و حی نازل شد و خلقا را
 دعوت میکرد منافقان میان خود جمع شدند و گفتند محمد میان ما حور است
 و دعوی بزرگی و پیغامبری و جاه میکند و خود را نبی بر حق میگوید و مادر کتاب
 خود یافته که محمد نبی آخر الزمان که شود این سه مسئله که در تورات مشکل است دو
 مسئله را جواب گوید یکی را بگوید و آن مسئله روح است چون منافقان
 بر محمد مصطفی صلعم آمدند مسئله پرسیدند یکی قصه اصحاب کعب دوم قصه
 ذوالقرنین سوم قصه روح پیغامبرم گفت اقول غدا یعنی فردا جواب شما
 بگویم از غایت کثرت مزاحمت ایشان کلامه انشاء الله تعالی و اموش شد

حضرت صمدیت از سر اوقات غیب مر جبرئیل را ندا کرد و گفت ای جبرئیل دید
 که حبیب چه کرد میان جمع بگائگان مرا فراموش گردانیدی جبرئیل تو نیز
 چند روز کشتش کن و برو مروتا و راتیر انتباهی شود تا بار دیگر باز میان
 جمع بگائگان حبیب من مرا فراموش نکنی پس وحی منقطع شد بعضی
 گویند سه شبانه روز نیاید و بعضی گویند هفت شبانه روز و بعضی گویند پانزده
 شبانه روز و بعضی گویند چهل شبانه روز نیاید دانی چه سست در حجاز نشینند
 بیت یارب چه شکله است در آن یار و لایق بسم ششم و سیم کشته و هم
 ناز و هم عتاب بسم چون وحی منقطع شد پیغامبر عزم ول شکسته و رنجور گشت
 و راز را میسر گشت و آب از دیده چون ابر می پدید آمدی نالید و منافقان می
 میگفتند جواب سوال مرا چرا نمیگویی پیغامبر صلعم سر فرو و میگرد منافقان
 و لشاد میشدند و سوگند میخوردند و میگفتند خدای که پیر و کار محمد را گذشته
 و دشمن خود نیداشت پیغامبر عزم از طعنه اغیار محزون میگشت و صحابه دل تنگ
 میشدند و میگریستند و میگفتند سید اصرار کن پیغامبر صلعم میگفت ای
 یاران صبر کجا و طاقت کجاست در صبر اگر قرار باشد بسم دانی به این
 چه کار باشد بسم ای یاران من بسیار میخواهم که صبر کنم اما طاقت فراق
 ندارم چگونه و کجا روم و پیش که گویم قصه حال خود غریزی امیفر باید قطع
 بر گشت از بل یار ولی خوب نکرد بسم این صبر که من کردم ایوب نکرد بسم دین
 کریمه که من کردم از درد فراق بسم در کم شدن یوسف یعقوب نکرد بسم و آب
 از دیده پیغمبر صلعم چون جوی روان و ابر یاران میرفت صحابه از درد فراق

پیغامبر صلعم بخور و هجور شدند امیر المومنین ابو بکر صدیق رضه میگفت سید
 چندین گریه کن نباید که از بسیاری گریه بنیای چشم برود چنانچه یعقوب عم را
 در کم شدن یوسف عم گفت ای یار غار وای محرم اسرار در دیکه من دارم اگر
 بگویم دیوار هم در گریه آید و دوش و طپور از در من ببالند قطعه گریه ز نورش
 دل چشم من بگریسته و مرغ و ماهی بلیک از حال من بگریسته
 آنچه از من کم شده گزاسیلمان کم شد هم سلیمان هم پری هم امیر من بگریسته
 اگر کسی بودی خبر بروی بد ریای عدن و ماهیان در قعر دریای عدن بگریسته
 و پیغامبر صلعم تا مشب بقیام گذرانیدی و با نظر روحی منتظر میبودی و فریاد
 میکردی و میگفت اللهم اعظمنا الی فریاد رس مارا وای جبریل زود تر ای
 زود تر ناگاه پرده طلسم سیاه شب برفی و بیاض صبح برادی جبریل نباید
 پیغامبر صلعم و لشک میثدی و زبان حال میگفتی بیت همه شب زاریم
 شد که صبا نداد بوی به ندید صبح بختم چه کنه هنم صبارا به و چون صبح دید
 امیر المومنین ابو بکر صدیق رضه حضرت پیغامبر علم آندی و پیغامبر راحت
 رنجور و هجور دیدی و گفتی سید اس ترا سخت رنجور و هجور و سستی می بینم پیغام
 عم زبان حال میگفتی ای یار غار وای محرم اسرار مدتی است که مرا سایم جانان
 نرسیده است و لم را قرار و آرام نیست امیر المومنین ابو بکر صدیق رضه گفت سید
 بار نامسیان با مشکل شده است و تو با جهاد خود آنرا جواب فرموده این بار
 چرا جواب منافقان بنیکوئی پیغامبر عم فرمود ای ابو بکر این جواب مرا فرام
 نمی آید بهرین بودند که منافقان رسیدند پیش پیغمبر منی ادب و آبرو بستند

و دهن پر خار طعن بر کشادند و میکنند ای محمد تو خود را بنی بر حق میگویانی
 و بنی بر کز دروغ نگوید تو فرمودی که فردا جواب شما بگویم امروز چندین
 روز است چرا جواب مایم نگوید پیغمبرم سر فرود میگرد و آب از دیده می
 بارید و از دست طعنه اغیار و از در فراق یار زار زار میگریستند و دست در
 گریبان خود میزدند منافقان می خندیدند بخدای پروردگار محمد مر محمد را که است
 و چشمش خود بیند است آگاه او را یاد میکنند چون پیغمبر صلعم سخن از زبان اغیار
 بشنیدند یکی شکسته دل بودند و دیگر شکسته تر شدند فریاد برآوردند بآلایت
 رب محمد لم یخلق محمد اکاش که پروردگار محمد مر محمد را بنیافریدی تا بطعن
 اغیار گرفتار نشدی و فریاد میکرد و میگفت الهی تو میدانی که من این درد را
 تحمل کردن نتوانم و درست که بنعم تو گرفتارم خواب از چشمها ریغامیر صلعم بر
 و در چشمهای کشاوه منعاک افتاد و درست چون الف و تا مثل دال شد
 شب و روز ز ناله و زاری و بیقراری میکند ایند چون کریم محمد مصطفی صلعم
 بسیار شد فرمان حضرت صحت جل جلاله و عم نواله در رسید که ای
 جبرئیل حبیب ما از در فراق ما و از طعن اغیار دل شکسته و رنجور شده و
 زارتر از گذشته نباید که دل اندازد و مرغ روح او از قفس تن بیرون آید چه
 روشن را تاریک و بی نور گرداند و درو سلام با حبیب ما برسان و این
 قسم را بروی سبر و بگوید الصبحی و اللیل اذبحی ما و دعلک ربک و ما قلی و در
 بحر المرجان مسطور است پیش از آنکه جبرئیل عم برسد حق سبحانه و تعالی
 باد فرمان داد و گفت ای باد بروی پیام ما بشام جان حبیب ما برسان

تا خاطر او را قراری و آرامی حاصل آید چون با و پیام و صبحی بمشام سید عالم
رسانید هر دو رخساره مبارک سید کائنات و سرور موجودات حضرت محمد
مصطفی صلعم لعل گشتند و شادمان شدند فضیحت البنی عم ثم قام و قعد
پس تبسم کرد و پیغامبر عم و استاده شد باز نشست یاران گفتند سید اخذ
چسیت و نشستن و خاستن از بهر چیست پیغامبر صلعم فرمود که یاران مرا ب
پیام جانان می آید و انم که یک حضرت رب العالمین می آید ناگاه جبرئیل
امین از حضرت رب العالمین در رسید پیغمبر چون رخ جبرئیل را دیدند
و لشاد شدند و چون جبرئیل امین پیش حضرت سید المرسلین عم نشست
پیغمبر گفت یا اخی جبرئیل تو چرا دل شکسته بارافرا موشت کردی اخر چرا
یک دو بار نیامدی جبرئیل عم گفت سید ا تو هرگز از دل من فراموش
نشده بلکه تو چنان در روان حاضر بوده که جان در جسم و مردک در دیده
و خون در رک باز پیغمبر سید صلعم یا اخی جبرئیل مکی بگو که حضرت صحت
جل جلاله ترا بهر چه باز داشته بود سبب چه بود که ترک من گرفته بودی جبرئیل
گفت سید پروردگار تو ترا ترک نداده بود اینم اسرار محبت و وعید بود
که تو در جمعی بیکانگان اقول عند الکفی و کلام انشاء الله تعالی بیاوردی
و در دل هم بگفتی این سبب بود چنین گویند که جبرئیل عم و تو بگو که گفت اول
همین است که جبرئیل عم گفت سید چون منافقان ترا سوال کردند
و قعد اصحاب کعبه و قعد ذوالقرنین و قعد روح پر سیدند تو اقول
عند الکفی و خدا سعادیا دنیای و ردی یعنی کلام انشاء الله تعالی بگفتی نکته

دویم آنست که گفت سید ابرو تو موی سبک افتاده بود و جایکه موی
 سبک افتاده باشد آنجای که نگاه مابناشد امروز باد آن موی را پراکنده برد
 بعده آدمی سینه گفت صلعم یا اخی جبریل بشارت ده که آمده جبریل عم
 گفت سید کلام خدا تعالی بستم جمال تو و موی مشکبوی آورده ام و الضحی
 واللیل اذی و در منافقان جواب قسم آورده ام ما و دَعَاكَ رَبُّكَ
 وَمَا فَتٰی یعنی منافقان می گفتند که پروردگار محمد را
 که شرت و دشمن جویند شت حتی سبحانه تعالی سوگند یاد کرد که ای محمد
 منافقان دروغ میگویند ما را انکه داریم و انکه داشتیم و دشمن جویند شسته
 ایم قدر تو منافقان نمیدانند قدر حقیقت تو ما میدانیم که ترا سرور انبیا گردانند
 ایم سید اگر تو نمیبودی ما خدای خود را اسکارا نمیکرد می باش تا فراقیست
 شود ما قدر حقیقت تو پیدا ایم چون این کلمات پیغمبر صلعم از زبان جبریل عم
 شنیدند گفتند ای اخی جبریل اکنون ما را جواب مدعیان بگو جبریل اس من جواب
 داد و مسئله گفت یکی قصه صحاب کعبه دویم قصه ذوالقرنین اما مسئله دوم
 را جواب نیک گفت کما قال الله تعالی قل الروح من امر ربي پیغمبر عم جواب
 مدعیان چنانکه در تورات مسطور است بگفت بعضی مردمان فی الحال
 ایمان آورده و اهل الدنیا هستند و بعضی گفتند انسا حرمین و
 لا خیر فی خلقک من الاولی فرمایان شد سید ابرو اینان
 جهان تیر است مرا ازین جهان منافقان قدر تو نمیدانند فراقیست
 چون شد فراقیست که امروز در چهارم آسمان است و بجانب دنیا

پشت داده می تا بد اثر گرمی وی چنین است که کسی مقابل او بستاند
 نمیتواند و میان آسمان و زمین پانصد ساله راه است و از آسمان با سحاب
 دیگر پانصد ساله راه است مفاصله و اقیامت این آفتاب را ببارند بر سر
 جمیع خلایق یک نیزه دارند مغر سرائی جمله خلایق در جوش آید و بگذارد
 چنانکه دانه در رو یک بگوشد و فرود آن آتش افروزند و شور از خشم بر آید آدم
 صفا الله عم و زنا له آید و گوید الهی من فرزندان را میخواهم مرا ازین بلا خلاص
 ده نوح بنی عم گوید الهی من قوم خود را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده مهتر
 ابراهیم خلیل الله صلوات الله علیه و سلامه گوید الهی من سمعیل و اسحاق
 را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده مهتر یعقوب عم که عاشق مهتر یوسف است
 گوید الهی من یوسف را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده یوسف عم گوید الهی
 من یعقوب را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده ابنیاء و اولیاء همه نفسی نفسی
 گویند مریم بار خدایم گوید الهی من عیسی را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده
 مهتر عیسی عم گوید الهی من مریم را میخواهم مرا ازین بلا خلاص ده لایم
 الاسیران ذن که الرحمن و قال صوابا سحکس را مقام نطق نباشد که در حضرت
 با حیرتی بگوید سید ما ترا در وقت اذن کنم ایچنه بطلبی و بگوی ما ترا ندیم
 در آن روز قدر قیمت تو پیدا شود و کسوف یعطیک رقبه قدر خدی
 حقا میفرماید سید اس در روز قیامت سرانجام بدیم ترا چند آنکه تو
 خوشنود شوی از من و سبب نزول این آیت است که روزی سید عالم
 میان جمیع باران نشسته بودند حسین مبارک سید عالم خوی کرد

و آن اثر وحی بود و یاران بشناختند از پیش و در شدند با رجال پیغمبر هم زرد
شد یاران و لرزه شدند تا چه فرمان آمده باشد بعد ساعتی زنک سپید عالم
عم تقارخ و آید یاران بیایدند پیغامبر صلعم یاران مبارک با و میگردید یاران
سید این مبارک با و سبب حیات پیغامبر هم فرمود که برین خبر تل آمد و
گفت سید فرمان میشود که ما امت ترا حصه کرده ایم یک حصه تو بخشیدیم
فر و اقیامت ایشان را بی حساب و یقین در بهشت در آیم تو دست از
شفاعت دیگران بدار پیغامبر گفت هم من گفتم فی خداوند اما دشمنان همه را
بمن بخش یاز فرمان آمد سید اما دو حصه امت ترا تو بخشیدیم تو دست سفا
از دیگران بدار پیغامبر صلعم گفت من گفتم فی خداوند اما همه را بمن بخش فرمان آمد
و سوف یعطیک ربک گفت یعنی ای محمد سر انجام بدیم ترا چند آنکه تو
خوشنود شوی از من نقل است که بعد از نزول این آیت پیغامبر هم قسم
بر زبان مبارک راند و گفت والله لا ارضی و لو احدث من امتی فی النار یعنی
پیغمبر هم سو کند یا در کرد بجای که خوشنود شوم من اگر یک تن از امت من
در آتش و آفرخ باشد نقل است که چون خلافت در بهشت در آید یک تن
کنا همکار از امت محمد مصطفی هم در و درخ بماند تا پانصد سال و بعد از آن
کنند بعد از پانصد سال آواز نالد او بسمع مبارک سید عالم هم بر پیغمبر
و عا کند و بگوید اللهم این آواز در و ناک از کدام کنایه کار است فرمان آید
سید این آواز کنایه کار است است چون این سخن پیغامبر هم شنود و خود را
از بهشت بیرون زند و سوی دوزخ روان شود حق تعالی فرمان دهد

مالک دوزخ را کدای مالک حبیب من از بهرامستی کنایه کار خودی آید نباید که در
 دوزخ برسد و امت خود را در دوزخ ببیند و خود را نیز درون دوزخ اندازد و
 از برکت او آتش دوزخ را سرد کرد و اینهم و همه کافران از برکت او از آتش دوزخ
 خلاص آیند آن کنایه کار را از آتش دوزخ بکش و به پیغمبر و علم تسلیم کن
 چون مصطفی صلعم باید از دوزخ آن کنایه کار را بکشند و تسلیم محمد مصطفی صلعم
 کنند محمد مصطفی صلعم او را برابر خود در بهشت برد و در محاسبی که خود خانه دهد
 حق او را مالک کسب عطا کند و او را بیت ثم را بیت یحی و ملک کبیر اموی این
 رمز است پیغمبر صلعم عذر بسیار خواهد و گوید ای برادر مرا معلوم نبود که تو در
 دوزخ بودی بخت که اگر مرا معلوم بودی من هرگز در بهشت در نمی آمدم
 و از پروردگار خود خوشنودمیشدم **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِکَلِمَاتٍ فَافَاوَسَ**
حَقِّ نَعَالِیْ سِیْفَرِیْ سَیِّدِ اَتَوْنَهْ شَیْمِ اَبُو طَالِبٍ بودی که ما را برگزیدیم و بر
 عصمت تو با وج فلک رسانیدیم و درین آیه حصعاً منت می نهد مر سید
 الصفا محمد مصطفی صلعم را و سبب نزول این آیت آنست که وقتی در خانه
 مصطفی صلعم هفت فاده برآده بود و درین هفت روز در خانه سید عالم
 دو دگرده بودند اهل بیت او از غایت کرسنگی و ضعیفی از جای خاستن
 نمی توانستند و در چشمهای ایشان تاریکی دویده بود پیغمبر صلعم درین هفت
 روز هفت خشت خام در شکم بسته بودند تا کافران ندانند که محمد مصطفی
 کرسنگی و تاریکی شکم بسته است اهل بیت پیغمبر صلعم گفتند سید ما از غایت
 کرسنگی از جای خاستن نمیدانیم و در چشمهای ما تاریکی دویده است بهر

خدای حلیه بسیار که مارا قوتی سپیداشود و پیغمبر صلعم گفت خاطر جمعا برید که من در
 خانه علی میروم شاید که او گوشت شکاری آورده باشد از بهر شما بیدم
 پیغمبرم در خانه علی برفت دید که بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها نشسته در صحن خانه
 جاروب میسید بدین پیغمبرم نزدیک بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها برفت بی بی فاطمه
 زهرا رضی الله عنها از جای برخاست و تعظیم نکرد و پیغمبرم در دل خود شکسته شدند و در
 خاطر مبارک گذرانیدند که آه فاطمه مرا فقیر دید که پدر من فقیر است باز پرسیدند
 و از آن تعظیم نمیاد و اگر نه باری دیگر که من می آمدم هنوز در خانه وی می
 بودم که فاطمه زهرا بر منیاست و تعظیم من میبایدست پیغمبرم چون نزدیک رسید
 فاطمه را آواز داد و گفت ای جان پدر من آمده ام چرا بیدار من استقبالی
 نکردی فاطمه زهرا رضی الله عنها چون این سخن پیغمبرم بشنید بشناخت برخاست و در
 پای پدر افتاد و گفت سپیداسخت ضعیفم نه روز بر آمده است که در خانه مادود
 هم نکرده اند و چراغ هم نه افروخته اند من از جای برخاستم و پیشوایم و در چشمم
 تاریکی و بین است کسی را نمی شناسم و انستم که علی آمده است سپیداس
 حسین که سینه افتاده اند نه روز اند که بوی طعام در حلق ایشان زده است
 ایشان نیز بخت ضعیف و گرسنه اند از جای برخیزند پیغمبرم مادر بکر است
 و باز گشت یکی عمکین بود دیگر عمکین تر شدند و از جوش نموم و لعل و شکر کرد
 و گفت الهی تو مرا چه دادی سیلیمان را ملکی دادی که جن و انس و وحوش و طيور
 را مطیع فرمان او گردانیدی و ابراهیم را خلیل خواندی و ایش را نرود را برو
 کلزار گردانیدی و اسمعیل را از ذبح رها نمودی که سفند عظیم فدای او داد

و موسی را کلیم خواندی و عیسی را روح الله کرد ایندی و بدعای او مرده زنده
 میکردی و میرم را بنعم خبت پروردی میوه تابستان در رستان خور
 مرا چه دادی بدست فقر گرفتار کرد ایندی بعده این آیت نزل شد
 اللهم یجک یتیم فادی یعنی سید اتونه یتیم بوده که ما ترابر کردیم و بحضرت
 برای خود جای دادیم اگر آدم را آوردیم تو در صلبی بودی چون نوز تو
 در جبین آدم طالع شد و ملائکه آن نور را دیدند همه در سجده افتادند و سجده
 الهی که کلیم جمعون رفران کتاب کلام است سید اچون تو اصر صلب آدم
 انتقال کردی و بصلب شیت درآمدی با شیت را بنی گنزد ایندم و چون از
 صلب شیت بصلب نوح رسید ما کشتی نوح را از غرق شدن نگاه
 داشتیم و در صلب هر که می آمدی ما اورا بنی میکرد ایندم و یا تو انگری و هر که
 قوم میدادیم سید اچون تو در صلب ابراهیم رسیدی ما اورا از آتش نمرود
 خلاص دادیم و آتش را بروی کذا کرد ایندم و سلامت داشتیم قلنا یا نار
 کونی بدار و سلاما علی ابراهیم رفران سرت سید اچون تو در صلب اسمعیل رسید
 ما اورا از ذبح کردن رها نمودیم و فدای او کو سفندی از بهشت فرستادیم
 و فدیناه ندیج عظیم سر ایندی است سید اچون تو در صلب یحیی و عیسی
 رسید ما اورا از ذبح کردن از عبد المطلب نگاه داشتیم و یا نقد شتر فدای او
 دادیم اینهمه از برکت نوز تو بود و در خبر مشهور است قال النبی صلعم انا ابن
 النبی محمد بن اسمعیل و عبد الله یعنی من پسند و ذبیح ام کی اسمعیل و دوم عبد
 قصه اسمعیل مشهور است و قصه عبد الله آنست که شتی عبد المطلب در

خواب بود و او را آواز آمد که ای عبدالمطلب برخیز کاوان چاه زمزم را بست و خراب
 کرده اند تو آنرا آبادان درست کن عبدالمطلب از خواب بیدار شد و قصه خواب
 بر اهل بیت و اهل مکه گفت اهل مکه گفتند ما ترا یاری ندیم تباہ و خراب کرده
 بزرگان را آبادان درست نکنیم عبدالمطلب شب دوم نیز خواب دید که آوازی
 آمد ای عبدالمطلب برخیز چاه زمزم را درست و آبادان کن عبدالمطلب از خواب
 بیدار شد باز قصه خواب بر اهل بیت و اهل مکه گفت چهل و یاری نداد عبدالمطلب
 در شب سوم نیز خواب دید که ای عبدالمطلب برخیز چاه زمزم را درست و آبادان
 کن عبدالمطلب از خواب بیدار شد باز قصه بر اهل بیت و اهل مکه گفت کسی را
 یاری نداد عبدالمطلب روی بخدای عزوجل آورد و گفت اظمی تو میدانی که مرا
 کسی یاری نمیدهد تا من چاه زمزم را درست و آبادان کنم اما با تو عهد میکنم
 اگر در خانه من ده پسر شونیکی را فدای زمزم بدهم و در راه تو قربانی کنم و دوشنه
 در حلق او برانم حاصل آنکه در خانه عبدالمطلب دوزن بودند از یکی نه فرزند شد
 و از دومی زن چنین عبدالمطلب در رحم آمد عبدالمطلب گفت اگر این فرزند تولد
 شود و چهار سال و چهار ماه بگذرد او را فدای زمزم بدهم و در راه حق تعالی
 قربانی کنم چون عبدالمطلب تولد شد چهار سال و چهار ماه گذشت عبدالمطلب
 خوشاوندان را بجواند و علمای و نجاران را طلب کرد و گفت امروز عبدالمطلب
 زمزم خواهد هم کرد حاضر شوید چون علمای و نجاران جمع شدند عبدالمطلب خواست
 تا عبدالمطلب را ذبح کند عبدالمطلب از همه فرزندان بزرگ روی و خوشنوی و
 سنجیده بود و علمای و نجاران متفق شدند که گفتند ای عبدالمطلب با و کتاب

خود یافتیم یکدیگر چنین نذر کردند چون دوه شتر فدای او بدو حق تعالی
 پسندید و قبول کند عبدالمطلب گفت فی من نذر کرده ام که عبد الله را در
 راه خدا تعالی فدای کنم شتران را فدای ندیم مگر آنکه شما قرعه باندازید اگر
 قرعه بنام شتران آید شتران را فدای ندیم و اگر قرعه بنام عبد الله آید کار و در حلق
 عبد الله برانم و در راه حق تعالی فرج کنم حکما قرعه انداختند نام عبد الله بیرون
 آمده و شتر دیگر فرو بردند باز قرعه انداختند بنام عبد الله بیرون آمده و دیگر فرو بردند
 و قرعه دیگر انداختند باز نام عبد الله بیرون آمد همچنین در میان شتر می افروزدند
 و قرعه می انداختند نام عبد الله بیرون می آمد تا بیایان صد شتر رسیدند
 بعده قرعه بنام شتران بیرون آمد حکما گفتند یا عبدالمطلب نام شتران
 بیرون آمد تو پانصد شتر فدیه عبد الله بدو عبدالمطلب تنعم بود و گفت فی شما
 چندین بار قرعه انداختند رسید نام عبد الله بیرون آمده است اگر یکبار نام شتران
 بیرون آمده چه شد شما باز قرعه باندازید باز قرعه انداختند نام که بیرون آید
 قرعه بنام شتران بیرون آمد بعضی گویند هفت بار قرعه انداختند هفت بار
 نام شتران بیرون آمد و بعضی گویند نه بار قرعه انداختند نام شتران بیرون
 آمد حکما گفتند یا عبدالمطلب عبد الله پسر تو بزرگ کسی است که فدیه او حق
 تعالی ده شتر قبول نکرد چون بیایان صد رسید آگاه پسندیده و قبول کرد
 عبدالمطلب پانصد شتر را در راه خدا تعالی فرج کرد حق سبحانه و تعالی
 از امت می اندر محمد مصطفی صلعم الم یجک یتما فادی یعنی سید التوین
 یتیم بوده که از بابت تو پدران ترا یعنی اسمعیل و عبد الله را از فرج کردن نگاه داشتیم

کو تو میگوی سلیمان را ملکی دادی سید اگر او را ملک دینا دایم ترا ملک آخرت
 دادیم و صاحب جودش کوثر کردانیدیم قال الله تعالی انا اعطیناک الکوثر
 فراخی کوثر ده چند دنیا است و آب کوثر شیرین تر از شهد است و سپید تر از
 شیر است و آوند ناو خدا مان کوثر بعد دستار کاندید چون در واقی است
 حشر شود خلا یق امتنان تو آب کوثر را بخورند و یکران حسرت کنند سید اگر
 ابراهیم را خلیل خواندیم ترا حبیب کردانیدیم و اگر موسی را کلیم در کوه طور سیناء
 گفتیم ترا در قاف قوسین محرم اسرار کردانیدیم و اگر عیسی روح الله کردانیدیم
 و بدعای او مرده را زنده کردیم ترا دوست خود خواندیم و عاصیا را بخوشیدیم
 و اگر مریم را بنیم حبت پروردیم ترا بنظر رحمت شراب محبت چشانیدیم و
 تنج الهی عطا کردیم و قیل چون مصطفی صلعم گفت الهی مرا چه دادی
 آدم را ابوالبشر کردانیدی و سلیمان را صاحب ملک لایبغی لاحد من بعد
 کردی و ابراهیم را خلیل گرفتی و عیسی را مستجاب الدعوات کردانیدی و موسی را
 کلیم کردی و مریم را بنیم حبت پروردی ما را فقر و ادوی این آیه نازل شد الم
 یجدک یتما فادی یعنی سید اتونه یتیم بوده که ما ترا از همه بنیاد بگزیدیم تو
 میگوی مرا چه دادی اگر آدم را ابوالبشر کردانیدیم ترا یکی از فرزندان او گردانیدیم
 آخر ترا ابو الارواح کردانیدیم آدم و من و ونه هر چیزیکه آفریدیم همه از نور تو
 آفریدیم چنانچه در خبر است اول ما خلق الله تعالی نوری ای روحی سید اتو
 گوی سلیمان را ملکی دادی جن انس مطیع و فرمان بردار وی گردانید
 ما امتنان ترا ملکی دادیم چون یکی از امتنان تو که خواص حضرت ماست سر

مراقبه کند با توده هزار عالم را پیش وی عرض کنیم و او بکوشه چشم هم بسوی
 عالمیان نگر و جهان مستغرق بحبت جمال و جلال ما باشد که او را هیچ خبر
 از خود نبود و چون در عالم صحو آید و نظری برین عالم افتد فریاد کند و ناخوش
 شود و حضرت ما بگوید الهی ما از تو ترا میخوانیم و تو ما را مشغول بغیر خود میگردانی
 سید تو میگوید که ابراهیم را خلیل خود خواندی اگر دیر اخیل خواندیم آخر ترا و
 امتنان ترا حبیب خود کرد و ایندیم کجهم و چگونه رمان کلام است سید
 اگر موسی را کلیم کرد و ایندیم ما نظر کن که او را بتا زیاده لن ترانی چگونه ادب
 کردیم و گفتیم ای موسی هر آینه هرگز نمی بینی تو مراد دنیا و بهی منی مراد آخرت
 بعد آنکه حبیب ما محمد مصطفی صلعم با امتنان خود مرا به بند **نقل است** از
 بندی حضرت قاضی حمید الدین ناگوری رح که چون آدم را عرض حق **بسی**
 و تعالی بیا فرید از صلب وی آواز برمی آید که رب ارنی النظر الیک یعنی ای
 پروردگار من آرزوی دارم که به منیم من ترا آدم چون این آواز شنید متحیر
 و دست بدعا برد و گفت الهی وعده دیدار برای ماست و جز من دیگر
 درین جهان نیست دیدار که می طلبد فرمان شدای آدم این موسی است که
 یکی از فرزندان تست هنوز در صلب تست که از عشق مای جوشد و منجر شد
 و دیدار می طلبد و رب ارنی النظر الیک میگوید موسی آدم در صلب بر گمی
 آندی آواز رب ارنی النظر الیک می شنید و چون موسی آدم درون شکم
 مادر بختید و ناله و فریاد بر آورد و گفت رب ارنی النظر الیک چنانکه مادر متهم
 موسی آدم از غایت شور و شغب عشق او بیدار شد و چراغ نابا و دخت و در

خانه کسی را ندید متحیر ماند گفت الهی شب تاریک است و درون خانه من تنها
 افتاده ام طلب دیدار که میکند از غیب برآید ای مادر موسی درون شکم تو
 فرزندی است و آن فرزند عاشق دیدار است ما را می طلبد مادر بهتر موسی
 میگوید چون موسی را از او مکرر نکر دو لی بنالید و گفت رب ارنی انظر الیک
 و در حضرت چون فدا قیامت بهتر موسی از کور خواهد خاست بنام رب ارنی
 انظر الیک خواهد خاست حق تعالی منت می نهد بر سید عالم فخر آل آدم
 صلعم المجدیک یتما فادی یعنی سید انویم تیم بوده که مادر را بر گردیم موسی عا
 دیدار خود را که از بهر دیدار مادر صلب پدران می نالید و دیدار ما می طلبید و تا
 زلیت در طلب دیدار ما بود اگر مردیم نطلب دیدار ما مرد و چون از کور خواهد خاست
 بنام رب ارنی انظر الیک خواهد خاست ما در از کرده تو بتا زیانه لن را
 ادب کردیم و گفتم تا آنکه حبیب با امتان هم دیدار ما نه بنیاد ای موسی تو دیدار
 ما نه منی سید او در حضرت ما کله میکنی و میگوی مراحه دای سید اگر
 عیسی مستجاب الدعوات کردیم و از دعای او مرده را زنده نمیکردیم با امتان
 ترا که خواص حضرت ما اند مستجاب الدعوات کرد و امیدم که از برکت دعای
 ایشان مرده را زنده کنیم و زنده را بمیرانیم چنانچه دعای عیسی قبول میکنم
 همچنان دعای ایشان تو نیز مستجاب میکنم که الشیخ یحیی هست رمضان
 معنی است سید او میگوید مریم را بنعیم حنت پروردی اگر مریم را بنعیم حنت
 پروردیم ترا بنعیمت عشق و محبت پروردیم الم نشرح لک صدرک یعنی با سینه
 مبارک ترا بسکافیتیم و دل ترا از سینه پروردیم و تازم کردیم از غل و غش

و حسد استیستم و کینه محبت و اسرار خود در دل نونهادیم و **و قیل الم یحک**
 یتما فادی یعنی سید اتونه یتیم بوده که مادر قوت باطن دادیم **و قیل الم یحک**
 را بنیم حبت بقوت ظاهر بودیم ترا بنیم محبت و اسرار بقوت باطن پروریم
 اما میان قوت ظاهر و باطن اقبال بسیار است اندکی بگویم بعضی گویند
 قوت ظاهر طعام است و قوت باطن محبت و اسرار است و ثمره قوت ظاهر
 اندر تنی بدن است و ثمره قوت باطن سلامتی ایمان است و بعضی گویند
 قوت ظاهر تقوی و زهد است و قوت باطن ریاضت و مجاهده است و
 بعضی گویند قوت ظاهر محابله است و قوت باطن مشاهدات امانی
 قاضی حمید الدین ناگوری رح در طالع شمس نوشته اند قوت ظاهر
 علم است و قوت باطن عشق است و ثمن قوت ظاهر جور و مقصور بود و ثمن
 قوت باطن بیدار رب غفور بود قاضی حمید الدین ناگوری رح میفرماید
 قطع عشق از ازل است تا ابد خواهد بود و جوینده عشق بی عدد خواهد بود
 فردا چو کتاب عشق باز کنند به ای هر که نه عاشق است رد خواهد بود و
و قیل الم یحک یتما فادی یعنی سید اتونه یتیم بوده که مادر محبت تو
 در دل **و قیل الم یحک** خود جای دادیم چون آدم را بیا فریدم که در بهشت بودیم
 در عرش مجید نشسته دید که لا اله الا الله محمد رسول الله چون آدم
 این کلمه دیده نجات کرد و گفت الهی محمد کیت فرمان شدای آدم
 محمد حبیب است و یکی از فرزندان لشت آدم گفت الهی مرا امت
 محمد کردان و چون ابراهیم عم در صحف خود نوشته دید گفت الهی مرا از

68547

86047

SCANNED & DIGITALIZED

است محمد کردان و موسی عم چون در توریت بنیشت دید و صفت آن خواند
 دعا کرد الهی مرا از امت محمد کردان و عیسی چون در انجیل مسح تو دید بگفت
 الهی مرا از امت محمد کردان همه انبیاء پیشین در حضرت باین دعا که خوانده
 گفتند الهی مرا از امت محمد کردان تو در حضرت ماکله میکنی و میکنی مرا چه
 دادی اما در بحر المرجان بندگی قاضی حمید الدین ناگوری رح و جوی غریب بنیشت
 اند که الم سجدک یتیمافاوی معنی چنین باشد که تونه یتیم بوده یعنی هنوز در عالم
 ظهور نیامده بودی که ما را با تو محبت بود و همه انبیاء محب تو بوده اند و تو محبوب
 ما باشی چون فردا قیامت شود همه انبیاء و اولیا بحال من بگردن من بسوی تو
 مینگرند تا میان تو و میان دیگران فرقی باشد چنانکه در مجاز غریزی فرمایند
 سیت من تو شدم تو من شدی من تن شدم تو جان سیت به تاس
 بگوید بعد ازین من بگویم تو دیگری و فیصل الم سجدک یتیمافاوی یعنی سید تو
 نه یتیم بوده که عالمیان را مبتلای تو گردیم آدم را بیا فریدم تو در صلب
 وی بودی از نور جمال تو آدم منور بود چون تو از صلب بصلبی دیگر انتقال
 میکردی بصلب هر که میر سیدی ماری او را روشن میکردیم و روی ترا از
 مهر و ماه میکرد و اندیم نبی محمد و م قاضی حمید الدین ناگوری رح بنیشت اند
 نور محمد صلعم در صلب هر که بودی روی وی چنان روشن شدی که اگر در شب
 تاریک نامه نوشتی بنیشت شدی و یا خواندی خوانده شد و هر که روی
 او دیدی عاشق و دال او شدی و بنی او شدی **نقل است چون بنیتم**
 در صلب پد تو و محمد اسد رسید روی عبد اسد روشن **شد**

روزی عبدالله در راهی میگذشت که با نوحجالت و بیداری و نه شوق
 گشت عبدالله را طلبید و گفت ای عبدالله از روی دارم که مال مملکت
 فدای تو گردانم و میخواهم که خود را در صلب عقد تو دارم عبدالله گفت امروز
 مهلت ده فردا جواب تو بگویم باز گشت در خانه آمد بعد از آن شب عبدالله
 در حجره خلوت زوجه با امینه مشغول شد نور محمد عم از صلب عبدالله
 در رحم امینه آمد عبدالله را در خاطر گذشت اگر من آن کد با نوزاد صلب عقد
 خود دارم قوی ال دست دید عبدالله در خانه کد با نورفت و کد با نوزاد
 طلبید و گفت جواب سوال تو آورده ام کد با نوزاد عبدالله را طلبید و جمال
 او بیدار فریاد برآورد و گفت ای عبدالله زود تر از پیش من برو که مقصود من
 کم کرده آمدی روی تو چون آفتاب و ماه تاب درخشان دیده بودم این
 زمان در نظر من چون ستاره بینماید راست بگوی آن نوز گنج سعادت
 که من چنین تو دیده بودم در رحم که نهادی عبدالله باز گشت و در خانه
 آمد امینه را دید درون حجره تاریک نشسته و شعاع جبین او در صحن خانه
 میمنه و عبدالله بیاد امینه را اشاره کرد و بشارت بداد و گفت ای امینه
 مشرود مرزا باد که در شکم تو فرزند سیت شایسته چون او در صلب من بود
 پشانی من روشن بود اما امروز آن روشنائی در جبین تو ظاهر شده است
 و قیل الم یکدک تیمافادی یعنی ای محمد تو نه میتم بوده که ما ترا بر گردیم
 جسد بتان یعنی چون در دنیا آمدی همه بتان مگر راستن کون گردی
 نقلت که پیغمبر صلعم در شکم ما در بودند که عبدالله پیدایشان نقل کرد

و هفت روز را بودند که ما را ایشان بی بی مینه نیز نقل کردند چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
 شدند اینم میگوید که شب تاریک بود که محمد عزم از شکم من بیرون آمدن
 روشن گشت می بینم که او مر خدا تعالی را سجده کرد و کل گفت لا اله الا الله
 ابراهیم خلیل الله و در خبر است که آن شب چهارده کنکره از قصر کسری از او
 نوشید و آن عادل بن قباد و همه تیان سیزگون افتادند و علماء و بخاری همه
 گفتند محمد پیغمبر آخر الزمان عم در جهان آمد و قیل القم بک بیتما فادی سید
 تونه میتم بوده یعنی هنوز در دنیا نیامده بودی که ما میرم مادری عیسی را برای تو
 بنیعمت پروردیم و میوه رستان در تابستان دادیم و میوه تابستان
 در زمستان دادیم و خوراندیم از آنکه از وجه نیست در حضرت با چه کل
 میکنی باش تا در اقیامت شود و میرم را در صلب عقد تو بخوانیم فصل است
 در بحر الاسرار بندگی قاضی حمید الدین ناگوری رح بنیست اند چون فردا
 قیامت خلایق در بهشت در آیند فرمان شود ای حیریل برو و حوران را
 بگوی تا میرم با پر سای حضرت ما و ایسه زن فرعون پرورنده موسی بحب
 در گاه ما هر دو را بیارند چون حوران میرم را و ایسه را بیارند فرمان شود
 ای حبیب من ما میرم با پر سای را و ایسه بنده خاص را بیارند تا میرم تو با
 استان خویش و حضرت ما حاضر شو تا این هر دو پاکدامن را با تو عقد کنیم
 و حرم خاصه تو گردانیم بخا صبر صلعم با بنیاد اولیا و صبیحا و اقصیا و با همه متان
 خود هر یکی در بهشت برائی نیز سوار شوند و همه بنیاد اولیا و متان ایشان
 سیرش باشند الا حضرت ابوالبرکات مهتر آدم صلوات الله علیه و حضرت

سید عالم خیر آل آدم رسول رب العالمین محمد مصطفیٰ صلعم ایستادن هر دو بار
 باشند پیغمبر عجم بعظمت آنکه سرور انبیاست و آدم عجم بحسرت آنکه در
 پیدار است فرمان شود ای محمد بیا که در بانی نیست محمد عجم با جمیع امتان در
 دار الجلال حاضر اند و همه مجال غفوریه بنیند و عاشقان مست گردند فرمان
 شود ای جبرئیل تو امروز خادمی کن و ملائکه حاضر شوند میان ملائکه حضرت
 عزت بنقشاده پرده حجاب در میان باشند تا ملائکه خدا تعالی را بنیند
 تا میان فرشتگان و بشر فرقی بود جبرئیل عجم بیاید دست حاضران
 مجلس را بشویند و میکاسیل کند و ری فراز کند و اسرافیل صحنک بپایزد
 و طعام پیش هر یکی فراز کند فرمان شود ای جبرئیل بگو حبیب بار او حاضران
 مجلس را بعزت و جلال من شما طعامها بخورید و آن طعامها را شکستن و نواله
 بستن حاجت نباشد آن خود شکسته شود و درون صحنک افتد و نواله
 کرد و بقدرت خدا تعالی خود بخورد نزدیک دهن آید بندهکان بخوانند تا دهن
 بگشایند فرمان شود ای بندهکان مشقت نه بنیند و ما نواله ز در دیان
 شما بقدرت خود می اندازیم مزه هر یکی سیصد میدیم مخایید و زود زود
 بخورید بندهکان در خوردن طعام مشغول باشند و خدا تعالی بدین جمال محمد
 مشغول باشد و چون بندهکان از طعام فارغ شوند فرمان شود ای محمد امروز
 عقد تست با منم و ای سید را بتو بنی ز آدم محمد رسول الله صلعم بگو بیخاتم
 و قبول کردم عقد امتان که در مجلس عقد حاضر باشند هر یکی را صد کان
 حور چه بد و صد کان حله بدند و خوبی آن حور را چنان بود که اگر در شب تاریک

ناخن از دست خود نماید جهان تار یک حلقه روشن کرد و فرمان ستودای محمد باز کرد
 این مرد و حرم خود را بر درون بهشت و مشرود مرزا باد که مر حاضران مجلس
 است ترا شریف دیدار دادیم و بعد در هر بنده یکان یکان قمری دادیم که
 فراخی آن قمر چید و نیاز است و کجی دادیم که بلندی آن تحت پانصد سال
 راه است محمد صلعم باز کرد و دو با امتان خود در قمر در آیند و بالای آن
 تحت شش پیند بیو بطه عال و الحلال به بنید و قیل الم یک یک بنما و
 یعنی چون محمد صلعم در حضرت صمدیت گفت الهی مرا فقر و دی و میرم را
 بنعم حنت پروردی فرمان شدای محمد اگر میرم را بنعم حنت پروردیم ترا
 بنظر شفقت پروردیم تو در شکم او بودی که پدر تو عبد الله نقل کرد و تو نیم
 و ابرشدهی هفت روز را بودی که مادر تو امیده هم نقل کرد و تو نیم و ابرشده
 بر سر تو سیح قرابتی حاضر نمیشد و ابو طالب او را تو در خانه بود و هر کجاست
 رفته بود در آنوقت کسی بچه بیکانه را بغیر حرت شیریندای ما حلیمه را به تو
 حلیمه و حیمه کما شیتیم تا بیاید ترا بغیر حرت قبول کرد و شیر و ادایمهمه کرم و
 فضل من بود سید حلیمه را در بستان شیر اندک بود و چون تو یکبار بستان و
 یکبار ی با شیلو را یکی بصد چندان کرد و اندیم اینهمه فضل و کرم من بود سید
 حلیمه شست صغیف و پر دشت و تمام موی اندام آن ستر ریخته بود چون
 بالای آن ستر سوار شدی ماسوی تمام اندام ویرا بار آوردیم و از سر جوان
 کرد و اندیم اینهمه کرم و حمت من بود سید چون حلیمه ترا از کما بقیل خود
 می برد هوای کرم بود ما ابر حلاج را فرمودیم که ای ابر بر و بر حسیب من

سایه کن تا اگر کرمی اقبال بدو نرسد و سایه اندام پاک وی بر زمین میفتد
 اینهم فضل و کرم من بود بندگی مخدوم قاضی حمید الدین ناکوری میفرماید
 است تا من بعبان سولیا نم باتو به تنها بجهان من تخطا باتو به
 خوشید نخواهم که براید باتو به ای جز من سایه نباشد باتو به سید
 چون حلیمه سپران خود را علیحده خواب میکنانیدی ترا در بر خو و غلطانیدی
 و از خود جدا نکردی ای کرم و حرمت من بود سید چون تو هفت ساله
 شدی حلیمه سپران خود را چراگاه که سفندان فرستادی و ترا از خانه بران
 آمدن ندادی تعظم و حرمت بسیار داشتی ای کرم و لطف من بود سید
 تو کوک بودی میان کوک و کان چو تو بازی میکردی کوک و کان ترا بهتر می
 میدادند و سردار میشم و ندانم فضل و کرم من بود سید چون کوک و کان
 ترا هم از کوک و کان بهتر میخواندند و بزرگی میدادند چنانکه در آنوقت میان کوک و کان
 تو بزرگ بودی ما امروز ترا میان بزرگان بزرگی دادیم و بزرگ گردانیدیم و
 بهتر خوانیم وَ وَجَدَاكَ ضَالًّا فَهَدَا سید ما ترا از راه پرا
 در راه رست آوردیم یعنی چون حلیمه ترا از آنکه بقیل خود می برد و باد دنیا بوزید و
 حلیمه را خواب غلبه کرد چشم به بست شیطان علیه اللعنه تو زبوت و حسین تو
 دیده گفت اگر امروز این کوک را هلاک نکنم باز وقتی دست رسی نیایم باید
 مبارک حلیمه بگرفت سوی بیابان نامون بدون گرفت با جبریل را فرمان
 دادیم ای جبریل برو که آن بیکانه مبارک است بیکانه ما را گرفته بی راه سپرد
 تو بیا برین تا او در قعر زمین رود و او شتر حبیب ما را گرفته در راه رست بیار

جبرئیل عم باید شیطان لعین را بزد و او در قعر زمین برفت و مهارت ترا
 گرفته در راه رست آورد ایمنه کرم و رحمت من بود و نیز این فقیر از زبان
 و تکیه خود شنیده است و وجد که ضالا هندی یعنی حضرت صمدیت جل
 جلاله میگوید ای محمد ما ترا از راه تاریک و گمراه می آوریم و راه روشن و رست آوریم
 یعنی از صلب عبد الوارث که مینه بیرون کردیم که ایشان در دین دیگر بودند
 و ترا در دین سلام آوردیم و ترابی بر حق گردانیدیم و محبت خود خوانیدیم سید الو
 در حضرت ماکله میکنی و میگوی مرا چه دادی وَ وَجَدَكَ حَائِلًا فَاعْتَمَدَ
 یعنی سید الو در ویش بودی ما ترا بمال خدیکه توانگر کرد و گردانیدیم یعنی چون
 خدیکه پیغمبر عم را بخوشت همه مال و اسباب خود بسید عالم بخشید انچه فضل و
 کرم من بود و بیخی خدیکه با دشمنان بود و برادران او نیز با دشمنان بودند
 بعضی گویند که شوهر او نیز با دشمنان بود و کجبه هفت با دشمنان خدیکه کبری رضایت
 آورده بود و سید الو در خانه خدیکه بقصد مال زر بودند که بداییم مال سیم و زر و نقره
 دور میکردند ای برادر در خانه کسی که بقصد ثمن زر باشد تا مال دیگر او چه
 مقدار خواهد بود حاصل آنکه چون خدیکه کبری رضایت و اسباب سید عالم صلعم
 بخشیدند او را دادند و گفتند ای فقیران و مسکینان بایید مال و اسباب
 خدیکه من داده است غارت کنید و بسیرید فقیران و مسکینان در آمدند همه محل
 نیکوی غارت کردند و بردند چنانکه برای افطاری شب خیزی نماز و فصل است
 که پیغمبر صلعم در آن شب روای خود را بیک پیمان جوین کردند و قوت شب
 ازان ساختند چون شب گذشت روز شد پیغمبر صلعم با خدیکه رضایت یافت یا

خدیجه این زمان درویش شدیم در قصر بادستان حکیم اگر اذن دهی این قصر را
 نیز بفروشم و مال در راه خدا بیتی عالی در باریم خدیجه گفت سید مادر و پدر من
 فدای تو باد من مطیع و فرمان توام پیغمبر صلعم و شمس را طلبیدند و قصر را بدست
 ایشان بفروختند و لکن مال فقرا دادند پیغمبر هم دست خدیجه رخصت گرفت و در
 خانه مادر و پدر آورد و آن خانه مدت سی سال را خراب بود چون سید عالم
 هم در خانه درآمد شب افتاد و جبهه روشن چراغ بنود تا بفروزد و برای افطار
 چیزی نبود تا روزه بکشد سید عالم هم کلیم خود را فروخته آورد و به نرم خو
 آن بست و دست بدست کرده در خانه آمد خدیجه را داد خدیجه بدست خود
 آتش افروخت و نان بخت ای برادر یک روز آن بود که خدیجه نیاز و کرشمه
 کل بردست نکرده و یک روز این است که آتش می افروزد و نان می پرداز
 بخیرد چنین می باید کرد که خدیجه بدستی پیغمبر صلعم کرد که از بادشاهی بفقرا آمد
 و از قصر سر روانه بکلبه کدایان نشست و حرم پیغمبر هم گشت تو نیز ای برادر
 اگر برای حق مجروح شوی چه عجب که پرده حجاب از میان ببرد و محرم اسرار
 الهی گردی و جمال دوست که پنهانست عیان بینی **پست** سعدی حجاب
 نیست تو آینه صاف دارد بدنه نگار خورده کی بنماید جمال دوست به جمال
 آنکه چون شب افتاد و در خانه پیغمبر صلعم بویای بنود که بران خواب کنند پیغمبر
 با خدیجه رخصت بالای زمین خواب کردند ای برادر یک روز آن بود که خدیجه
 رخصت کردند بادشاهانه خواب نیامدی و یک روز این است که در میان خاک
 خواب خوش باد و دست خویش میکند و خدیجه کبری رخصت هم در خواب بستر میگفت

ای شب که دوست در کنار دارم و از خوشی تنم بر خدای عزوجل و ملا
 دراز شو در معنی غریزی کوید بیت آن شب که مرا وصال با دوست بود
 تا صبح قیامت نذر روز سباده و و قیام و و جدک عالم فانی معناه سید
 تو در ویش بودی مرا غمنا دل دادیم که دنیا مردار را بنظر تو چون خسته
 کوری بهار و اندیم سلیمان چون دنیا مردار را دید و حضرت ماکت رت
 سب لی ملک لا یغنی لا حید من بعدی انگ انت الی یاب یوسف چون سوز
 دنیا نظر کرد و فریاد آورد و گفت رت قد امتی من الملک و علقش من تاویل
 الا حادیت سید چون دنیا را در نظر تو آوردم تو طرفه ای ندیدی
 از آنکه ما ترا غمنا دل دادیم قاتما الیتیم فلا تقهر سید هر چون که باشد
 یتیم یعنی بی پدر را بنظر تیر منکر و قهر مکن سبب نزول این آیت است
 که روزی سید عالم صلعم میان یاران نشسته بودند امیر المؤمنین حسن و حسین
 رضا در کنار پیغمبر بودند که یکی یتیم تحت سالد به سید المرسلین صلعم سلام
 کرد و نشست بغیر صلعم مشغول بحسن و حسین بودند که در خاطر گذشت
 و میگفت آه اگر مرا نیز پدر بودی من در کنار ایشان می نشستم امیر
 المؤمنین ابوبکر صدیق رضا چهار خرابیا و در پیش بغیر صلعم و شست بغیر
 یکی پیش یتیم داشت و یکان یکان بحسن و حسین و او یک مس بغیر صلعم
 ماند که کوک یتیم اگر سبب دوست فرایک در حنا از پیش بغیر صلعم بشد بغیر
 سوی آن کوک یتیم نیز دید و گفت ای کوک ادب بیا موز کوک از
 پیش بغیر صلعم رجاست جبریل عم روان آورد و اما الیتیم فلا تقهر سید

تو زینهار برتیم بی پدر نیز بسین و سخن قهر کن تو نیز میتم بودی من ترا بطرحمت
 پروردم کذا فی بحر المرجان و اما السائل فکذا تنه یعنی سید تو
 سائلان را رد کرد و سخن بلند مگو سبب نزول این آیت است که روز
 عثمان ابن عفان رضی الله عنه در بازار میگذشت سیبی بزرگ و خوب فروخته می شد
 عثمان آن سیب را خرید پیش حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پشت پیغامبر عرض نمود
 که آن سیب را بشکند تا گاه سائل آید و گفت التوفیق شیء غیر پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم
 آن سیب را بسائل داد و عمر بن خطاب رضی الله عنه بر آن سائل رفت همان
 سیب را خرید پیش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواست تا بشکند باز همان
 سائل آید و گفت التوفیق شیء غیر پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز آن سیب را بسائل داد
 علی رضی الله عنه برخواست و همان سیب را از سائل خرید و پیش رسول عزم آورد و رسول
 عزم خواست تا بشکند باز همان سائل بیاید و سوال کرد پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز آن
 سیب را باو داد ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر آن سائل رفت و همان سیب را
 خرید و پیش پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد بعضی گویند هفت بار سائل را دادند چون هفتمی تکرار
 سائل باید سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بخوست سائل آید و گفت التوفیق شیء غیر
 پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بسائل داد و گفت تو سائلی یا یا حری در حال مهتر جبر تل
 بیاید و این آیت از حضرت عزت آورد و اما السائل فکذا تنه سید تو
 سائل را باز کرد و سخن مانع مگو آنوقت را یاد کن که ترا در شب معراج بر
 خود خواندم و تو بحضرت ما از هفت تا هفصد کثرت سوال کردی و هست
 کناها که از آنجا هستی ما هر هفصد بار هفصدگان هزار عاصی تو بخشیدیم

و سوال تو قبول کردیم سده من که هفت کثرت سوال کرد و سبب طلبید تو از بابا
 نام نهادی این در حضرت مانسرو که سایل را کسی حقارت کند یا سببی
 نیز نکرد زیرا که در دل سایل ما القا کنیم که بر فلان پس فلان بر و سوال کن
 اگر سایل کسی چیزی میدهد در حضرت ما قبول افتد که باری و ستاده ماراد
 مکر و چون کسی سایل را بی نصیب باز گرداند و یا سخن امانت میگوید و مرد و قهر
 می دسل آنکه ان امانت من است و از درگاه بانی نصیب خواهد بود از جهت آنکه
 فرستاده مارا بی نصیب باز گردانید و سخن امانت کرد ای برادر تا توانی سایل را
 بی نصیب باز گردانی و او را از خود کمتر ندانی زیرا که او فرستاده خداست و تعالی ابد
 باید که بدل و جان او را بظنم داری و هر چه هست و بداند که بسیار پیش و یک
 آری و او را برای رضای خدا تعالی دوست داری **نقل است** هر که سایل را دوست
 دارد خدا تعالی از وی خوشنود باشد و در سال قطب الاقطاب خواهد قطب الدین
 بخندیا روشی قدس الله سره العزیز نشسته دیدم که در وقت امیر المومنین ابو بصیر
 خدمت روی بود فاسق و تبه کار و شرمسار و زانی و بیخوار و دل از ان نقل کرد و بعد از آن
 شب امیر المومنین ابو بصیر رضی الله عنهما آن فاسق را در خواب دید که تاج خسروانه بر
 سر نهاده و در تخت شاهی نشسته و حوران گرد بر کرد و وی استاده اند خساره
 او چون ماه شب چهارم گشت است امیر المومنین ابو بصیر رضی الله عنهما رسید
 ای عزیز تو در دنیا معروف بفسق بودی این دولت و سمیت از چه یافتی آن مرد
 گفت آری امیر المومنین من در دنیا فاسق بودم و ماروزی مرا گرسنگی گرفت
 بود و خواستم تا نان بخورم سایل بر دامن آمدن آن نان را بان سایل دادم

امروز آن نان مرا بکار آمد حق تعالی از بزرگت دادن آن نان بسا اهل از همه کسان آن
 من در گذشته و عفو کرد و مرا بدین دولت رسانید و اینست که یک فحش
 یعنی سید امیر خونکه باشد نعمت پروردگار خویش حدیث بکن یعنی کشف کردن
 بر بندگان من و بگوی مراد از این نعمت نعمت اسلام است یعنی ای محمد احکام
 شرع دین را بر مومنان بیان کن و آنچه در قرآن گفته ام بر بندگان من بیان
 و بگوی و بعضی گویند مراد از نعمت نعمت غنایم چهار است و مال زکوة است
 کذا فی بحر المحرجان و بعضی گویند مراد از نعمت دادن نبوت است یعنی سید
 ما را نبی گردانیدیم تو این نعمت بر بندگان من یعنی ایشان را دعوت کن و
 بسوی ما بخوان و بعضی گویند مراد از این نعمت پرستش کار است یعنی سید ما
 را پرستش کاری اختیار دادیم تو بر بندگان من بگوی تا ایشان نیز پرستش کاری
 اختیار کنند و از کارهای محترز باشند کذا فی کشف الاسرار و بعضی گویند
 مراد از این نعمت شناختن وقت هر نماز است یعنی سید ما را شناسای وقت
 هر نمازی گردانیدیم تو بر بندگان من بیان کن تا ایشان نیز وقت نماز
 بشناسند و در بحر العلوم مسطور است مراد از این نعمت شناختن قبله است یعنی
 سید ما را شناسا قبله گردانیدیم تو بر بندگان من بیان کن تا ایشان قبله
 بشناسند و در بحر الانوار بندگی مخدوم سلطان حمید الدین بن شمس
 و اما نعمت یک فحش هر خونکه باشد پس اظهار کن نعمت پروردگار خود
 نعمت بر پنج نوع است نعمت چشم و نعمت دست و نعمت پای و نعمت
 تن و نعمت دل اما نعمت چشم بنیای است یعنی ای محمد ما را روشن

چشم و اویم باید که جز ما غیر را نبینی و ما ترا نعمت است و اویم باید که دست خود
 کوتاه کنی و جز بخدمت پاک نافراز کنی و ما ترا نعمت پایی و اویم تا خبر من بدر
 دیگری نروی و هر کس که ترا بخواند باید که بدوستی من در خانه او بروی و اگر
 ضعیف در کاری مانده باشد باید که بدوستی من فی الحال قدم رنجب کنی و ما
 ترا نعمت تن و اویم یعنی تن درستی را عینیت ما رو تن را در کار بدار تا ماقوت
 یکی بدو گردانیم و ما ترا نعمت دل و اویم یعنی دل ترا بر سر گردانیدیم همیشه
 در یاد من باش و این نعمت پاک ما بر تو و اویم بر بندگان نیز بکوی تالیشان
 نیز قدر این پنج نعمت بدانند و غرت دارند و اما بنعمت ربک محدث یعنی
 گویند مراد از این اسرار است حق تعالی میفرماید ای محمد مادر شب معراج
 بر تو سر با کفتم در بندگان من رسان شینده ام زبان سیر و دیگر این نعمت
 شیخ جمال الحق او الدین یعنی این از بندگی محذوم شیخ شیخ شهاب الدین
 سهوردی عاشق بدو وجه شیندم و بدو اول که مراد از این نعمت شکرت
 و او می بر نعمت است پس روی هر وقت شکر لازم بود و پس او می از
 شکر خدا تعالی خالی نیست اگر چه بند کینه کار مشغول در کارهای دنیا و است
 اما موسی اندام وی جمله در تسبیح اند محبت از ذکر حق تعالی باز نمی بند
 وجه دوم آنست که مراد از این نعمت باطن است و آن تسلیم است و بدو
 محذوم قاضی حمید الدین ناکوری رح در بحر المرجان نعمت ظاهر و باطن را بدو
 نبشته اند و بیان کرده اند وجه اول نعمت ظاهر تن درستی است و نعمت باطن
 روشنائی دلی است و وجه دوم نعمت ظاهر حیات است و نعمت باطن موت است

قال النبي صلى الله عليه وسلم خير نوصيل الجبیب إلى الجبیب وجه سیوم نعمت ظاهر قرار
 است و نعمت باطن تصدیق است وجه چهارم نعمت ظاهر محمد مصطفی است
 و نعمت باطن خداوند تعالی است حل جلاله وجه پنجم نعمت ظاهر سر تقی است
 و نعمت باطن طریقت است وجه ششم نعمت ظاهر کویای است و نعمت باطن
 عقل است وجه هفتم نعمت ظاهر شادی است و نعمت باطن غم است وجه
 هشتم نعمت ظاهر علم است و نعمت باطن عمل است وجه نهم نعمت ظاهر محبت
 و نعمت باطن معرفت است وجه دهم نعمت ظاهر مجاهده است و نعمت باطن
 مشاهده است و در کتاب معرق القلوب نوشته دیدم که نعمت ظاهر باطن
 بیخ وجه است وجه اول نعمت ظاهر مال و زینت و نعمت باطن فقر و
 اولاد صالح است وجه دوم نعمت ظاهر روشنائی و حیثیت است و نعمت
 باطن روشنائی دل است وجه سیوم نعمت ظاهر نماز است و نعمت باطن
 حضور است وجه چهارم نعمت ظاهر توبه است و نعمت باطن قبول است وجه
 پنجم نعمت ظاهر کویای است و نعمت باطن خاموشی است و الله اعلم

بالصواب

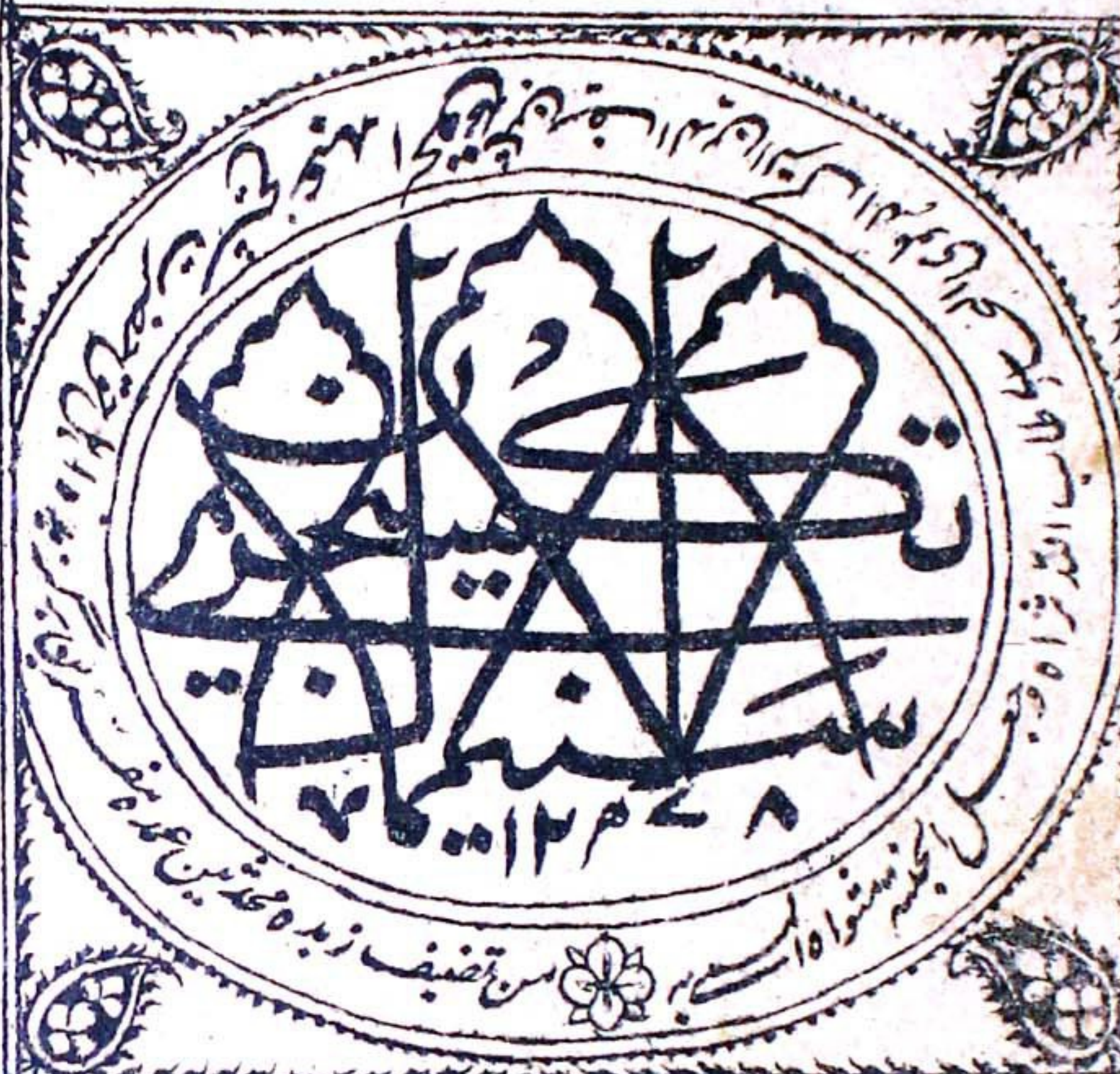
نمت

SCANNED & DIGITALIZED

کتابخانه
 ۱۴

وَمِنْ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ

بعون عنایت سازد و فرمان و امر امر کن فغان نسخه و پندیر و علم عقاید بی مثلن بی نظیر



حسب الامر ايش عمدة التجار حضرت لوی سلیم الدین خان باہتمام مسطر ہیکر مکی ہندو پرا

مطعم کثرت و رفعت و کثرت
در ریح و آمین و لا اله الا الله مطبوع

دستور و امین و لایحه مطبوعه